نقش وقف

آثار و برکات به جای مانده از موقوفات، گویای آن است که خداوند متعال، برکاتی را در سنت حسنه وقف قرار داده که در پرتو آن واقفان در طول تاریخ، در رفع نیازمندی‌های جامعه (اعم از دینی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و...) توفیقاتی داشته‌اند.

وقف، یکی از بهترین نشانه‌های عملی بر صدق ایمان و گذشت از مال و خدمت به خلق خدا و انفاق در راه خدا، ایثار، فداکاری و رفع نیازمندی‌های عام مردم بدون چشم‌داشت است.

واقفان بهترین و عزیزترین اموال خود را در راه خدا و رفع نیازمندی‌های خلق خدا انفاق کرده، به همین جهت مصداق یکی از مهم‌ترین آیات قرآن مجید درباره انفاق در راه خدا قرار گرفته‌اند. «لن تنالو البر حتی تنفقوا مما تحبون.»

آثار و برکات به جای مانده از وقف در طول زمان، نشان می‌دهد که واقفان بهترین مصادیق برای انجام عمل صالح بوده و هستند. نشان اهل خدا عشق به مردم و عمل صالح است.

نیمه‌های شب

نیمه شب‌ها بلند می‌شد. کیسهٔ نان به دوش می‌گرفت و از خانه بیرون می‌رفت. در خانهٔ هر نیازمندی مقداری می‌گذاشت و به آرامی به در خانهٔ دیگری می‌رفت. همیشه سفارش می‌کرد: «صدقه دادن در تاریکی شب، خشم پروردگار را فرو می‌نشاند. بی‌گمان، صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد، در دست خداوند جای می‌گیرد. من از خدایم شرم می‌کنم که برادری از برادران [دینی] خود را ببینم که نیازمند باشد و از خدا بخواهم که به او بهشت ارزانی دارد ولی خود، بخل ورزم و از مال دنیا او را محروم کنم؛ زیرا آن‌گاه که روز قیامت شود، به من گفته می‌شود: «تو در دنیا برای مال و منال آن، بخیل بودی. اگر بهشت در دست تو بود، خیلی بخیل‌تر از این بودی و آن را به هیچ‌کس نمی‌دادی.»

از من نمی‌ترسد

خدمتکارش را دوبار صدا زد. اما پاسخی نشنید. بار دیگر صدایش زد. این بار خدمتکار به نزدش آمد و گفت: «بله، آقای من!» حضرت فرمود: «آیا وقتی صدایت کردم، شنیده بودی؟» پاسخ داد: «آری، صدایتان را شنیدم.» امام پرسید: «پس چرا پاسخ ندادی؟» خدمتکار لبخندزنان گفت: «چون از خشمت در امان بودم و نمی‌ترسیدم. می‌دانستم که مرا تنبیه نخواهی کرد.»

حضرت سر به آسمان بلند کرد.

- سپاس خدا را که خدمتکارم از من نمی‌ترسد!

به جای انتقام

هشام بر کنار شده بود. حضرت به فرزندانش فرمود: «این مرد برای پاسخگویی به عملکردش نسبت به مردم نگه داشته شده است. کسی از شما حق ندارد، متعرضش گردد!» عبدالله با ناراحتی گفت: «اما پدرجان، برای چه؟ به خدا سوگند رفتار او با ما خیلی ناپسند بود ما منتظر چنین روزی برای انتقام بودیم.»

این بار امام تأکید کرد: «پسرم! او را به خدا واگذار تا هر آنچه صلاح می‌داند، با وی کند.»

چند روز بعد حضرت نزد هشام رفت و فرمود: «به وسیلهٔ ما از هر کسی که خواستی کمک بخواه تا از وی برایت رضایت بخواهیم.» هشام سر به زیر انداخت، به یاد ظلم و

ستم‌های کرده‌اش افتاد. تنش لرزید و گفت: «به راستی که خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کدام خاندان قرار دهد.»

در سوره شورا

اسیران خاندان پیامبرﷺ را به شام بردند. مردم نمی‌دانستند آنها کیستند. خیلی‌هایشان فکر می‌کردند عده‌ای کافر را اسیر کرده‌اند. مردی از اهل شام فریاد زد: «سپاس خدا را که شما را کشت و نابود ساخت.»

امام پرسید: «ای مرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟»

ـ «آری! قرآن خوانده‌ام.»

ـ «آیا سورهٔ شوری را خوانده‌ای؟»

ـ «چه می‌گویی؟ چطور می‌شود قرآن را بخوانم و سورهٔ شوری را تلاوت نکنم!»

این بار حضرت پرسید: «آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای، قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی؟» تن مرد لرزید. اشک از چشمانش جاری شد. دانست که خاندان پیامبر را به اسیری آورده‌اند.

بزرگتر از اندوه یعقوب

تا سی سال به هر بهانه‌ای از کربلا و شهدای مظلومش می‌گفت و می‌گریست. می‌پرسیدند: «ای علی‌بن‌الحسین! چرا چنین با سوز و ناله گریه می‌کنی؟» می‌گفت: «ملامتم نکنید؛ زیرا یعقوب تنها مدتی از فرزندش یوسف دور ماند و با اینکه می‌دانست او نمرده است ولی چنان در فراقش گریست که دو چشم او کور شد؛ من چگونه نگریم با اینکه هفده تن از خاندانم را در یک روز در بیابان کربلا سر بریده دیده‌ام. آیا شما گمان می‌برید اندوه و داغ آنها هرگز از دلم ببرون می‌رود.»

سجده بر تربت

اولین کسی بود که بر تربت پدرش حسینؑ سجده کرد و به مهر و تسبیح خاک تربت، عبادت کرد.

در تمامی ادیان

مرد پرسید: «اموری که در تمام ادیان آسمانی مشترک است، چیست؟»

حضرت فرمود: «گفتن حرف حق، قضاوت به عدل و داد و وفای به عهد.»

مناجات

نیمه شب بود و صدای مناجات حضرت به گوش می‌رسید.

- پروردگارا! بنده ناچیز، نیازمند و درمانده‌ات به درگاه توست. پروردگارا! گدایت به درگاه توست. پروردگارا! فقیرت به درگاه توست و از تو درخواست می‌کند...»

طاووس‌بن‌کیسان یمانی این جملات را حفظ می‌کند و هرگاه مشکلی دارد آنها را می‌گوید. بارها شاهد بوده که در کارش گشایش حاصل شده.

دعایش

یکی از دعاهای همیشگی حضرت این بود: «بار خدایا! مرا به خودم وامگذار تا از مهار آن درمانم و مرا به مخلوق نیز وامگذار تا تباهم سازند.»

منابع

۱. امام سجادؑ از دیدگاه اهل سنت، علی باقر شیخانی، چاپ اول ۱۳۸۵، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۲. زندگی نامه و خطبهٔ امام سجادؑ در شام، علی محمدی، انتشارات ارم، قم.
۳. تحلیلی از زندگانی امام سجادؑ، باقر شریف قریشی، ترجمه محمدرضا عطائی، جلد دوم، چاپ اول ۱۳۷۲، کنگره جهانی حضرت رضاؑ.
۴. راه و رسم زندگی از نظر امام سجادؑ، علی غفوری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۵. برگزیده منتهی‌الامال، تلخیص رضا استادی، دفتر نشر برگزیده.
۶. امام سجادؑ جمال نیایشگران، احمد ترابی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. امام سجادؑ از دیدگاه اهل سنت، علی باقر شیخانی، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۸. در مکتب پیشوای ساجدان امام علی‌بن‌الحسین علیهما السلام، دکتر علی قائمی، انتشارات امیری.
۹. زندگانی علی‌بن‌الحسین علیهما السلام، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

چون او سجده کن!

به مناسبت ۵ شعبان (۵ تیرماه) ولادت امام سجاد(ع)

سجاد

علیه السلام

زین العابدین

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

مرد ردا بر دوش

در نماز بود که ردا از یک طرف شانه‌اش افتاد. با آرامش تمام، نمازش را ادامه داد. سلام را که داد، یکی از اصحاب جلو آمد و با تعجب پرسید: «یابن رسول‌الله! چرا ردا را روی دوش خود بالا نیاوردید؟» حضرت فرمود: «وای بر تو باد! آیا می‌دانی نزد که ایستاده بودم و با که تکلّم می‌کردم؟ همانا قبول نمی‌شود از نماز بنده، مگر آنچه که دل او با او همراه باشد و به جای دیگر نپردازد.»
مرد پرسید: «پس ما به واسطه نمازهای بی‌حضور قلب‌مان، هلاک شده‌ایم؟»
حضرت پاسخ داد: «نه! حق‌تعالی تدارک خواهد فرمود نقصان آن را به نمازهای نافله.»

همنشین با غلام

به مسجد آمد. زیدبن‌اسلم در حال سخنرانی بود. حضرت میان جمعیت نشست و به صحبت‌های شاگردش گوش سپرد. نافع‌بن‌جبیر نزدیک حضرت آمد، کنارش نشست و گفت: «خدا تو را ببخشاید. تو سرور مردمانی! آیا این همه راه می‌پیمایی تا با چنین غلامی همنشین گردی؟» حضرت با رضایت پاسخ داد: «علم مطلوب است؛ از این رو هر جا که باشد، باید طلبید.»

راست یا دروغ

از محلی عبور می‌کرد. عده‌ای دور هم نشسته بودند و درباره او غیبت می‌کردند، دروغ می‌گفتند و تهمت می‌زدند.
جلو رفت و ایستاد. سلام کرد و فرمود: «اگر در آنچه که می‌گویید صادق هستید، خدای مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویید، خدای شما را بیامرزد.»
همه سرها پایین رفت و سکوت فضا را پر کرد.

آزاد شده

غلام مشغول پذیرایی از مهمان‌ها بود. خدمتکار می‌آمد و می‌رفت. ناگهان غذای داغ از دست غلام رها شد و بر سر کودک امام ریخت. ظرف روی زمین افتاد و غذاها

پخش شد. کودک، بی‌حرکت و رنگ باخته به زمین افتاد.
دست‌های غلام لرزید و صورتش سرخ شد. زبانش بند آمد و ترس همه وجودش را فرا گرفت. حضرت مثل همیشه، نگاه آرام و مهربانی به غلام کرد. سپس فرمود: «تو در این کار تقصیری نداشتی. برو که تو را در راه خدا آزاد کردم.»
اشک شوق از چشم‌های غلام جاری شد. امام از اتاق خارج شد و به کار کفن و دفن فرزندش پرداخت.

فاضل ترین

زهری گفت: «کسی را فاضل‌تر از علی‌بن‌حسین(ع) ندیدم. به خدا ندیدم در نهان، دوستی و در آشکار دشمنی داشته باشد.»
پرسیدند: «چگونه چنین چیزی ممکن است؟»
پاسخ داد: «هر کس دوست او بود، از دانستن فضیلت بسیار وی، بر او حسد می‌برد و اگر کسی با او دشمن بود، به خاطر روش مسالمت‌آمیز وی، دشمنی خود را آشکار نمی‌کرد.»

در راه پدرانش

جابر به دیدن امام سجاد(ع) رفت. حضرت در حال نیایش بود. دعا و مناجاتش که تمام شد، به جابر سلام کرد و خوش آمد گفت.
جابر با تعجب پرسید: «ای فرزند رسول خدا! آیا نمی‌دانی خدا بهشت را برای شما و دوستداران شما و دوزخ را برای دشمنان شما آفریده است؟ این چه رنجی است که بر خود هموار می‌کنی و خود را چنین به سختی می‌افکنی؟»
حضرت پاسخ داد: «ای یار رسول خدا! نمی‌دانی که پروردگار گناهان رسول خدا را بخشید، با این حال پیامبر (ص) کوشش خود را در عبادت از دست نداد و چندان خدا را عبادت کرد که ساق‌های او ورم آورد.» گفت: «تو چنین می‌کنی و خدا گناهان پیشین و واپسین تو را بخشیده است.» فرمود: «آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟... ای جابر! من به راه پدرانم می‌روم.»

شاکر

امام باقر(ع) فرمود: «پدرم علی‌بن‌الحسین هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه برای شکر آن نعمت، سجده کرد و نخواند آیه‌ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می‌کرد و هرگاه حق تعالی از او بدی دفع می‌کرد که از آن در بیم بود یا مکر مکرکنندگان را از او می‌گردانید، سجده می‌کرد و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد، سجده می‌کرد و اثر سجده در جمیع مواضع سجده آن حضرت بود و به این سبب آن حضرت را سجاد می‌گفتند.»

چهارده هزار دینار

محمدبن‌اسامه در بستر بیماری افتاده بود. امام سجاد(ع) به عیادت او رفت. محمد آهی کشید و بغضش ترکید. حضرت پرسید: «مشکلت چیست؟» محمد درحالی‌که اشک می‌ریخت، گفت: «قرض بر گردنم است و می‌ترسم نتوانم ادایش کنم.» حضرت با مهربانی دست محمد را در دست خویش فشرد و پرسید: «مقدارش چقدر است؟»
محمد پاسخ داد: «چهارده هزار دینار.»
بعد از روزها، لبخند بر لب‌های محمدبن‌اسامه نقش بست و جمله حضرت قلبش را آرام کرد.
- گریه مکن! وام تو بر عهده من. آنها را می‌پردازم و تو چیزی بر ذمه نخواهی داشت.

آن نامه

در نامه به یکی از اصحابش نوشت:
«خدایت مورد رحم و محبت قرار دهد! آگاه باش که خداوند بر تو حقوقی دارد. درباره هر حرکت و سکون و هر جایگاهی که در آن قدم نهی و برای هر عضوی تحت فرمان تو و هر ابزار و امکاناتی که آنها را به استخدام درمی‌آوری. برخی از این حقوق، مهم‌تر و گران‌تر از سایر حقوق به شمار می‌آیند. بزرگ‌ترین حقوق، حقوق مربوط به خداوند است. این حقوق زیر بنا و پایه سایر حقوق فردی و اجتماعی به حساب می‌آید...»

مهمان

مستمندان دور هم جمع شده بودند. هر کس هر چه داشت، آورده بود. سفره‌ای از نان

و خرما زیر سایه درختی انداختند و مشغول خوردن شدند. حضرت از آنجا رد می‌شد. نگاهشان که به ایشان افتاد، سلام کردند و گفتند: «بفرمایید یابن رسول‌الله! مهمان ما باشید.» امام نمی‌خواست درخواست آنها را رد کند؛ روزه بود. فرمود: «امروز روزه‌ام ولی شما را دعوت می‌کنم که فردا به خانه من آیید.» دلشان از شادی، پر کشید.

راه و رسم زندگی

یکی از یاران حضرت از او خواست برایش سخن بگوید و آن بزرگوار از حقوقی که یک انسان بر عهده دارد، نوشت. حقوقی که به ۵۱ مورد در زمینه‌های فردی و خانوادگی و اجتماعی رسید. اینک بخش‌هایی از آن را آورده‌ایم.
- بدان که خدا تو را رحمت کند. به راستی که خدا بر تو حقوقی دارد. نعمت‌های او در هر حال، چه در حرکت و چه در سکون بر تو احاطه دارد. در هر موقعیت و منزلی که باشی در به کار بردن هر عضوی که آن را به کار گیری یا هر وسیله‌ای را که در آن تصرف نمایی. و بالاترین تکالیفی که داری، ادای حق خدایی خداست که بر عهدهٔ تو گذاشته شده است. و آن ریشهٔ همهٔ حق‌هاست و همهٔ حقوق از آن پیدا می‌شود، سپس بر عهدهٔ تو مسئولیت‌هایی گذاشته شده است که از سر تا قدم همهٔ اعضاء تو را شامل می‌شود چنانکه برای چشم تو، گوش تو، زبان تو، دست تو، پای تو، شکم تو، اعضای جنسی‌ات؛ اما از اینها گذشته در مورد کارهایی که انجام می‌دهی نیز آداب و حقوقی هست... بزرگ‌ترین حق خدا بر تو این است که فقط او را بپرستی و چیزی را جز او در خویش مؤثر ندانی. اگر این‌گونه باشی، کارهای این جهان و آن جهان تو به خوبی اصلاح شود. خود نیز این حق را نسبت به خویش داری که نیروهای خود را تنها در راه پیروی از روش خدایی به کار بری و خود را معطل و بی‌بهره قرار ندهی... حضرت در این نامه از حق پدر، مادر، فرزند، همسر، دوست، شریک، همکار، نماز، حج، خوبی‌کننده، اذان‌گو و... سخن می‌گوید. حتی ایشان در مورد بدی‌کننده و آنکه نسبت به انسان ادعایی دارد هم صحبت کرده است. برای نمونه حق بدی کننده را بخوانید: «... اما حق کسی که از طرف او به وسیلهٔ گفتار و کردارش به تو بدی رسیده است؛ چنان‌چه او از روی عمد این کارها را نکرده است، به وسیله عفو و بخشش و رفتار مؤدبانهٔ خود می‌توانی ریشهٔ فساد و دشمنی را از دل او و امثال او بیرون کنی و اگر کسی عمداً در صدد بدی و ضرر رسانی باشد، به تناسب

موقعیت، بدی را باید با بهترین صورت ممکن رفع نمود. اگر آن بدی از روی عمد نبوده است، درصدد تلافی و انتقام جویی و اقدام متقابل و ستمگری دربارهٔ او نباش، بلکه مناسب‌تر است با مهربانی و هر راهی که بهتر می‌دانی او را از غفلت و زشتی باز گردانی. قول خداست که می‌فرماید: «آنان که در برابر بدی‌ها و ستم‌ها درصدد تلافی باشند و اقدام متقابل کنند، مسئولیتی ندارند، مگر آنکه عمل آنها آمیختهٔ به ظلم و کارهای ناحق باشد و بیش از حد لازم به انتقام بپردازند و مرتکب امور ناروا شوند که این‌گونه اشخاص، گرفتار عذاب دردناک خواهند شد. اگر درصدد انتقام هستید، بیش از آن اندازه که لازم است، درصدد تلافی نباشید، اگر تحمل سختی کنید و ببخشید [چه بسا] نتیجهٔ آن بهتر است.»»
- ... حق کسی که ادعایی بر تو دارد این است که، اگر می‌دانی حق با اوست، نباید بی‌دلیل او را رد کنی و یا در ابطال ادعا و حق او بکوشی بلکه باید بر خلاف دلخواه خودت حق او را تصدیق کنی و مانند حاکمی عادل، خودت به نفع او حکم دهی، به طوری که نیازی به گواهی دیگران نباشد. ایمان‌داری تو اقتضاء می‌کند که تو خود به ضرر خویش و به نفع او گواهی دهی؛ زیرا این حقی است که خدا بر تو دارد و لازمهٔ خداپرستی است.
ولی اگر بدانی که ادعای او باطل و نابجاست، باز هم بهتر است با او مدارا کنی و ضمناً او را از اشتباه بیرون آوری و از اصرار به ادعای باطلش بترسانی. حس دینی او را بیدار سازی. خدا و مسئولیت دینی را به یادش آوری و آثار ادعای بیهودهٔ او را برایش بیان کنی. شدت و تندی او را با یاد خدا درهم شکنی تا دست از ادعای باطل خود بردارد. او را از راه عقاید دینی و سوگند دادن به معتقدات مذهبی خود، متوجه بدی کارش کنی و خدا را به یاد او آوری تا آرام شود.

آماده شو

هر بار که می‌خواست وضو بگیرد، آب از چاه می‌کشید و در خمره می‌ریخت. برای نماز که آماده می‌شد، رنگ چهره‌اش می‌برید و دستانش می‌لرزید.
- چرا چنین می‌شوی؟ این چه حالتی است که به شما دست می‌دهد؟
می‌فرمود: «مگر نمی‌دانید در پیشگاه چه کسی می‌ایستم و با که سخن می‌گویم؟»